

## سخن نخست

حسن حکیم باشی

«حقوق بشر»، کهن ترین دغدغه انسان در عرصه زندگی و حیات انسانی اش بوده است که دیرینه ای همپای پیدایش و تولد نخستین افراد انسان داشته است. شاید بتوان گفت مهم ترین تلاش های انسان، معطوف به احقاق و استیفای حقی که داشته یا گمان می کرده دارد شده است. چالش ها و مجادلات فکری و عقیدتی و فلسفی و نیز کشمکش ها و درگیری های فردی و گروهی که صفحات پرشماری از تاریخ را پر کرده و فاجعه ها و ضایعه های بزرگ را آفریده شاهد صدق این دعوی است. پرداختن به مسئله یادشده از اصلی ترین مسئله های انسان بوده و هست و از دیرزمان ذهن و ضمیر و اندیشه بشر را به خود معطوف داشته است؛ چنان که می توان پیشینه آن را از زمان پیدایش نخستین نشانه ها و نمادهای تمدن و سرآغاز شکل گیری نهاد جامعه ردیابی کرد. پس از آن نیز در سده شانزدهم میلادی با مطرح شدن حقوق طبیعی در اروپا و ظهور ماکیاولی رنگ انگاره و نظریه به خود گرفت و در پوشش فلسفه سیاسی ظاهر شد. سپس در طول سیصد سال پرماجرا گسترش و دگرگونی های بسیاری را در خود شاهد بود.

با پیشرفت دانش و فناوری، ستم و بی عدالتی نیز جهان گیرتر شد و با اهمیت ترین حق بشر، یعنی حق زندگی، در مقیاسی گسترده مورد تهدید قرار گرفت؛ تا آنجا که جهان و جهانیان از جرم و جنایت و جنگ و جدال به جان آمدند و گروهی بر آن شدند تا با تدوین و تنظیم منشوری جهانی، امنیت و عدالت را ساری و جاری سازند و حق حیات و حق آزادی و دیگر حقوق اساسی بشر را تأمین و تضمین کنند. بدین سان سازمان ملل متحد شکل گرفت و پس از چندی اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ تدوین شد. پیرو آن سازمان های تابعه جهانی نیز یکی از پس دیگری رخ نمودند. منشور جهانی حقوق بشر هر چند خواسته یا ناخواسته از آموزه های ادیان و پیام های پیامبران تأثیر پذیرفته بود، اما اشکال اساسی که از منظر دین داران و دین مداران داشت این بود که آیین و ایمان و آفریدگار و انسان را نادیده گرفته بود؛ از آفریدگار نامی به میان نیاورده بود و انسان را نیز تنها به مثابه موجودی زنده و جاندار نگریسته بود، و بدین سان عنصر انسانیت او را فروهشته بود.

هم از این رو بود که هر چند در کوتاه مدت داروی مسکنی برای دردهای آن روز بشریت گردید و آبی بر آتش شعله افروز جنگ ها و نزاع های بین المللی؛ اما در برقراری امنیت و تأمین عدالت اجتماعی و خشکاندن ریشه های جنایت و حق کشی کمتر توفیق یافت.

و بدین سان موضوع حقوق بشر با حساسیت بیشتری دنبال شد و منشور جهانی آن نیز با اهمیت و جدیت پیگیری مورد توجه دوباره واقع شد، چنان که امروزه به عنوان مسأله اصلی جهان و جوامع مختلف فرهنگی و سیاسی، اعم از دیندار و غیردیندار، مطرح است. طرح مجدد آن در سال های اخیر، فرایند تحولات بزرگ و گسترده ای در سطح جهان است که از جمله مهم ترین آنها فروپاشی بلوک شرق و از هم پاشیدگی امپراتوری شوروی در عرصه سیاسی و پیرو آن شکست مارکسیسم به عنوان یک اندیشه و سوسیالیسم به عنوان یک نظام بود، که در ذهن و ضمیر بسیاری از مردم جهان، به معنای برتری سیستم غرب و پیروزی قاطع و نهایی بلوک غرب تلقی و تفسیر شد.

بدین سان بر حقوق بشر و رعایت آن، به عنوان تنها راه نیل به پیشرفت و نیک بختی و هم زیستی و امنیت و آسایش و در یک سخن جهان بهتر تأکید شد.

اگر چه امروزه در بسیاری از محافل و سازمان های سیاسی از حقوق بشر به عنوان ابزاری در جهت سلطه یک اندیشه و فرهنگ و حاکمیت آن بر جهان در پیاده کردن برنامه جهانی سازی و نظم نوین یکپارچه جهانی بهره برداری می شود و به بهانه حقوق بشر حق عدالت و آزادی و برابری و چه بسا حق حیات انسان ها مورد تهدید قرار گرفته یا زیرپا گذاشته می شود، اما بسیاری با تأکید بر ضرورت حاکمیت همین منشور، رعایت و پذیرش آن در مفهوم امروزینش را تنها راه رسیدن به جهان بهتر می شمارند.

امروزه مفهوم حقوق بشر تحت تأثیر این دگرگونی ها شکل گرفته و بیش از آن و پیش از آنکه ابعاد فلسفی و حقوقی و زیرساخت ها و مبانی آن مورد توجه قرار گیرد، نتایج و ثمرات و کارکرد سیاسی اش در نظر گرفته می شود. تا آنجا که گاه چونان ابزاری برای فشار علیه نظام های سیاسی مزاحم و رقیب به کار گرفته می شود و راهبردی در راستای خنثی سازی انگیزه های انقلابی و اعتقادی و اصالت طلبی جوامعی می شود که می خواهند با تأکید بر اندیشه ها و اصالت های فرهنگی شان، هویت و استقلال خویش را پاس بدارند. این گونه جوامع که از منظر قدرت های موجود مزاحم و خطرناک تلقی می شوند به یاری امواج پرفشار هجمه های فرهنگی و تبلیغاتی وادار می شوند تا خواسته یا ناخواسته و بی هیچ قید و شرطی، آنچه را که به عنوان حقوق بشر به آنان ابلاغ می شود بپذیرند و در غیر این صورت سرنوشت نامطلوبی در انتظار آنان است که از به رسمیت شناخته نشدن در مجامع بین المللی آغاز شده، تا فشارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی و سرانجام استحاله فرهنگی، قومی، نژادی یا منسوخ شدن نام و نشان و هویت شان از صفحه روزگار ادامه خواهد داشت.

به نظر می رسد مسئله حقوق بشر، جدا از تلقی قدرت های بزرگ و نوع استفاده ایشان از آن، از آنجا که به روابط شهروندان و حکومت با یکدیگر می پردازد و نوع تعامل افراد جامعه بشری و جوامع گوناگون با یکدیگر را تعیین می کند، مسئله ای اجتماعی - سیاسی است؛ اما در عین حال نمی توان از ابعاد فلسفی و ایدئولوژیک آن غافل بود.

#### انسان امروز و انسان دیروز در برابر حقوق

شاید بتوان یکی از زیرساخت های اندیشه حقوق بشر را مدرنیته دانست. انسان سنتی چشم به وحی و الهام دوخته بود، و انسان مدرن، پایه

ارزش گذاری ها و الزام آوری را عقل و تعقل می دانست. سپس در گذار از فرهنگ و تمدن مدرن به سوی تفکر پسامدرن - که با ظهور نیچه و گسترش اندیشه های وی شکل گرفت و همچنان در حال تکمیل است - آنچه مبنا شناخته می شود «اجماع عام» یا «قرار دادگرایی» گردید.

یکی از اندیشمندان معاصر با مقایسه انسان معاصر با انسان سنتی تفاوت هایی میان آن دو بر می شمارد و سپس مشکلات انسان امروز را در چند محور خلاصه می کند؛ از جمله آنکه: انسان امروزین، هم علم او بیشتر از دیروز شده و هم جهل او؛ هر اندازه می آموزد مجهولات دیگری برای او به وجود می آید، و هر چه بیشتر می داند بر شک و تردید او نیز افزوده می گردد. دیگر آنکه انسان امروز، هرچه قدرت او افزایش می یابد بر عجز او نیز افزوده می گردد، زیرا هم زمان قدرت دیگران نیز فزون

یافته برای او وحشت و ناامنی می آفریند. پس به ناگزیر یا باید به سان «رواقیون» درون خود را تغییر داده با وضع موجود برابر سازد، و آنچه نمی بیند و می خواهد برای خود نامطلوب کند، و آنچه را می بیند و نمی خواهد مطلوب گرداند، یا تلاش کند تا بیرون را مطابق درون خویش سازد.

بر آنچه ایشان گفته اند می توان افزود: انسان امروز هر چه حقوق دان تر و حقوق نگارتر و حقوق پردازتر شده کمتر حقوق شناس تر و حقوق گذارتر شده، بلکه بیشتر به زیر پانهادن و پایمال کردن حقوق روی آورده است. آن روز که چیزی به نام منشور جهانی حقوق بشر تدوین نشده بود و به صورت قانون در نیامده بود و نهادهای بین المللی وابسته تکون نیافته بود؛ قطعاً تضييع حقوق بدین مقیاس از گستردگی و وحشتناکی نبود.

شاید بتوان ریشه های این وضعیت را در ارتباط میان حق (به معنای حقیقت مطلق و ثابت مبدأ آفرینش) و حقوق (به معنای قانون و ادب هم زیستی با آفریدگان) جست وجو کرد. به نظر می رسد این دو مفهوم چنان که در بن واژه مشترک اند؛ در مدلول و پی آیندهای مدلولی نیز جدا نیستند. آری حق گریزی و حق ستیزی، ناگزیر به حقوق گریزی و حقوق ستیزی می انجامد؛ چنان که میان شکر خالق و مخلوق نیز رابطه تلازم برقرار است.

#### اندیشمندان اسلامی و اعلامیه حقوق بشر

اندیشمندان مسلمان را از جهت موضع گیری در برابر اعلامیه جهانی حقوق بشر در چند گروه می توان دسته بندی کرد؛ برخی با رویکرد افراطی نگاهی کاملاً موافق بدان داشته اند و آن را تنها راه حل ممکن و عملی برای رسیدن جامعه جهانی به وضعیت مطلوب دانسته اند، و با وجود آن نیازی یا مجالی برای مطرح ساختن دیدگاه های اجتماعی یا حقوقی دین ندیده اند، و چه بسا در برابر نقاط تعارض و ناسازگاری میان اصول اعلامیه و قوانین اسلام، به استناد دلایل و توجیهاتی، جانب اعلامیه را مقدم داشته و احکام اسلام را در برابر آن انعطاف پذیر دانسته اند؛ چنان که برخی روشنفکران دینی در پی تأویل فرهنگ خودی بر اساس فرهنگ جدید، به انتقاد از سنت یا انکار آن دست یازیده اند؛ تا آنجا که گاه بخشی از دین را از صحنه خارج ساخته اند.

دسته ای دیگر با نگاهی تفریطی، آن را یکسره مردود شمرده اند و با تکیه بر اینکه برخی از اصول آن با آموزه های وحیانی و تشریحات آسمانی ناسازگار است و اسلام خود چهارده قرن پیش، آنچه را در این عرصه بدان نیاز است بی کم و کاست بیان کرده، تن در دادن و پذیرفتن آن را ناروا اعلام کرده اند. تدوین اعلامیه اسلامی حقوق بشر در اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی در قاهره به سال ۱۹۹۰ میلادی و ۱۴۱۱ هجری قمری را در همین راستا می توان تحلیل کرد.

منشور جهانی حقوق بشر از دیدگاه اندیشمندان مسلمان با اشکالات چندی در مرحله ثبوت یا اثبات رویارو بوده است؛ از جمله:

- مبتنی بودن بر پایه های انسان گرایی و باور نداشتن خداوند و آخرت.
- نگرستن به انسان، به عنوان موجودی مادی صرف و دیده پوشیدن از ابعاد معنوی وی.
- ناسازگاری برخی اصول آن با انگاره های دینی.

- تکیه بر عقل بشری، حال آن که عقل بشری از کشف و درک نتایج و پیامدهای حقوق ناتوان است.

- تعارض و تضاد برخی مواد آن با قوانین صریح و ثابت الهی و آسمانی.

- نداشتن ملاک های لازم به عنوان میثاق واحد جهان شمول.

- نداشتن ضمانت اجرایی مناسب.

- ابهام در برخی اصول و مواد آن و تأویل پذیر بودن برخی از گزاره های آن.

- توفیق مند نبودن در عرصه اجرا طی تجربه دهه های گذشته.

- وجود انگیزه های نامقبول در صادرکنندگان و تدوین گران نخستین.

- داشتن خاستگاه غربی و ضد دینی یا غیردینی.

- تبدیل شدن آن در عمل به ابزاری سیاسی در دست زورمداران جهانی.

اشکالات یادشده از یک سو و بایستگی وجود میثاق مشترک مورد توافق در عرصه بین المللی از سوی دیگر، بسیاری اندیشمندان مسلمان را به اتخاذ موضعی اعتدالی واداشت تا با یافتن نقاط همسویی و ناهمسویی اسلام و حقوق بشر به مقارنه و تطبیق بپردازند و پذیرش مشروط آن را اعلام کنند.

آثار و تحقیقات چندی از سوی صاحب نظران فلسفه و فقه و تفسیر در این راستا به سامان رسیده است. یکی از نویسندگان اسلامی این رویکرد میانه را لازمه «امت وسط بودن» که در آیه ۳۷ سوره بقره اعلام شده و نیز مقتضای «استماع قول و پیروی از بهترین آن» که در آیه ۱۹ زمر بدان توصیه شده است می داند.

یکی از فقیهان مفسر نیز از زاویه دیگری به موضوع نگریسته، محور اصلی حقوق بشر را برابری همه و آزادی همه جانبه انسان ها می داند و می افزاید: شرایع آسمانی بر خدامحوری تکیه دارند و جهان بینی غرب بر انسان محوری استوار است؛ ولی قراردادان این دو دیدگاه در برابر یکدیگر، واقع بینانه نیست. حقوق بشر نیز از مبانی شریعت استنباط شده و در چارچوب اراده و فرمان الهی است. بنابراین بشر - که موضوع آن است - مطلق نمی تواند باشد، بلکه بشری است که در ارتباط با خدا و معنویات و اخلاق کریمه است. پس انسان، محور آفرینش است، و خدا محور وجود انسان.

از سوی دیگر نمی توان گفت کوشش انبیا هدر رفته است و آنان در مسیر هدایت بندگان دچار شکست شده اند. در نتیجه می توان اعلامیه را به طور مشروط پذیرفت.

برخی دیگر برآنند که حقوق مطرح شده در اعلامیه حقوق بشر با معناها و مفهوم های جدیدی که در آنها هست قطعاً در متون دینی ادیان ابراهیمی نیامده و نمی توان روشمندان به استنباط این حقوق - که

ریشه های تاریخی دارد و دستاورد تحولات تاریخی اجتماعی گذار انسان از زندگی سنتی به زندگی جدید است - از آن متون پرداخت.

سپس می افزاید:

«شکی در این نیست که متألهان و متکلمان ادیان ابراهیمی در عصر حاضر باید در برابر اعلامیه حقوق بشر موضعی اتخاذ کنند. به نظر می رسد این موضع گیری می تواند با این پرسش مطرح شود

که آیا حفظ حرمت و کرامت ناشی از شخص بودن انسان (که می توان آن را به متون دینی ابراهیمی نیز نسبت داد) در جامعه هایی که دارای دولت به معنای جدید هستند و نیز در صحنه بین المللی، جز از این راه میسر است که آن مضمون اساسی و شکل های حقوقی پیش بینی شده که در اعلامیه حقوق بشر آمده مورد مراعات و عمل قرار گیرد؟»

بنابراینچه گذشت، اسلام باید تفسیر و تحلیل امروزی خویش را در پرتو ویژگی ها و اصول و با در نظر گرفتن نیازها و مقتضیات زمان در چارچوب روش های بایسته اجتهادی بی هیچ پروایی از فشار قدرت های بزرگ سیاسی یا هجمه های تبلیغاتی عرضه کند.

پرداختن به این مهم، یعنی استنباط و استخراج برنامه و نظام حقوقی قرآن، کاری بس بایسته است که اندیشمندان و پژوهشگران را به میدان می خواند. چنان که روند سلوک در این عرصه هرگز ایستایی نداشته و ندارد. تحولات نوپدید در عرصه جامعه و اقتضائات زمان و پرسش های تازه، بررسی ها و برداشت های نو بر نو را می طلبد؛ بررسی هایی که بی تردید باید در چارچوبه اصول و ضوابط فهم و تفسیر متن و همساز با روش اجتهاد بایسته باشد.

چنان که موضوعات گوناگون و فراوان فلسفی یا کلامی و اجتماعی و فرهنگی که در نظر داشتن آنها به گونه ای به موضوع حقوق ارتباط می یابد و بازشناسی موضع قرآن درباره آنها در شناخت حقوق بشر از منظر قرآن، نقش و تأثیر دارد، باید در نگرش کلان و همه جانبه در نظر باشند؛ موضوعاتی مانند: فلسفه دین، قلمرو دین، عقل و وحی، سیاست و حقوق، فقه و حقوق، حق و تکلیف، سکولاریسم، پلورالیسم، دموکراسی، مردم سالاری دینی، تجددگرایی، مبانی فلسفه اخلاق، انسان محوری، جهانی شدن، اصالت فرد یا جامعه و...

دیدگاه های گوناگون در زمینه های فوق نقش و تأثیری انکارناپذیر در مسائل حقوق و فلسفه حقوق دارند.

اینک در این راستا ما به سهم خویش و در حد بضاعت و فرصت میسور، گام در این راه نهاده ایم. امید آنکه آنچه عرضه می شود گامی در این سلوک به شمار آید. در این دو شماره و شماره پیشین، بخش موضوعی فصلنامه را به موضوع قرآن و حقوق اختصاص داده ایم. تصمیم نخست بر آن بود که موضوعات مرتبط با فلسفه حقوق را جدا از مسائل حقوقی عرضه کنیم؛ اما به دلایلی این جداسازی انجام نشد و این دو زمینه در هر دو شماره آمده است.

هرگز دعوی آن نداریم که سخن نهایی و همه آنچه را باید گفت در این مختصر گردآورده ایم؛ بلکه چشم انداز سخن بایسته در این عرصه را بسی گسترده تر و فراخ تر از این می بینیم. در این مجال تنها سویه هایی از مسئله را کاویده ایم. باشد که فتح بابی در این عرصه باشد و ما و دیگران را در وانمودن زاویه های دیگر سودمند افتد.

از محورهای فلسفه حقوق، هدف حقوق، منابع حقوق، مبنای حقوق و مسئله حق و تکلیف مورد مقایسه میان قرآن و مکاتب حقوقی قرار گرفته و همچنین رابطه و پیوند حقوق و سیاست از نگاه قرآن بررسی شده است.

از مسئله های حقوقی نیز، آزادی، آزادی سیاسی، امنیت فردی، امنیت ملی، حق حیات و آزادی عقیده - با نظر به موضوع حد ارتداد - مطرح شده است.

موضوع دیگری که شایسته طرح می نمود، ولی در این مجموعه مجال نیافت، حقوق زن در نگاه قرآن و دیگران بود که اهمیت ویژه آن جای تردید ندارد. بویژه با پیدایش اندیشه فمینیسم و مطرح شدن کنوانسیون پکن و مقوله رفع تبعیض، پرداختن بدان بایستگی بیشتری خواهد یافت. امید آنکه در مجال دیگر توفیق آن را بیابیم، یا شماره ای را نیز بدان اختصاص دهیم.

